

2019 / 2 / 1

کاندید اکادمیسین سیستانی

مکتی بر توضیحات داکتر سید عبدالله کاظم  
بجواب داکتر سیدخلیل الله هاشمیان  
(قسمت دوم)

اعتراف میکنم که من توضیحات داکتر صاحب کاظم را در جواب داکتر سید خلیل الله هاشمیان هنگام نشرش در افغان جرمن آنلین ندیده و نخوانده بودم، علتش را نمیدانم. ولی در ماه جنوری سال جاری وقتی اتهامات قتل پدر علیه شاه امان الله را در فیسبوک مشاهده کردم، به کتاب داکتر صاحب کاظم در باره اسرار شهادت امیر حبیب الله خان... مراجعه کردم. در بخش هشتم کتاب، توضیحات داکتر صاحب کاظم را دیدم و بعد از مطالعه آن تبصره زیر را نوشتم که ذیلاً تقدیم میشود. سیستانی ۲۰۱۹ / ۱ / ۳۰

تبصره من بر توضیحات استاد کاظم:

داکتر سید عبدالله کاظم به نظرم، اولین محققی است که به محتوای گزارش و نحوه قتل امیر از سوی "حزب سری دربار" شک و تردید نشان داده و قتل امیر حبیب الله را نقشه و پلان انگلیس در همدستی با عناصر مورد اعتماد آنکشور در دستگاه امیر حبیب الله خان دانسته، شایعات و برداشتهای را که در آن دست امان الله و شجاع الدوله را دخیل میدانند، با دلایل و براهین منطقی رد میکند.

درفقره اول توضیحات داکتر صاحب کاظم، قتل امیر توسط شجاع الدوله خان غوربندی، به شهادت پسرش از قول پدرش مردود پنداشته شده است. داکتر کاظم این روایت را یک شایعه برای بدنام کردن شاه امان الله در زمانی میدانند که دیگران قدرتی نداشت و در خارج از کشور بود و کسانی در افغانستان برسر قدرت بودند که خود مظنون قتل بودند.

علاوه بر نکته مهم فوق، داکتر کاظم در توضیحات فقره دوم، با باریک بینی و دوراندیشی استدلال میکند که اگر در میان امان الله خان و نصرالله خان دوستی و اعتماد موجود بود، چه لزومی به سوگند در حاشیه قرآن دیده میشد؟ و اگر احیاناً چنین تعهدی صورت گرفته باشد، در حالت عهد شکنی از سوی یکی، دیگری میتواند آن عهد و سوگند را به رخ عهد شکن بکشد. چرا امیر نصرالله خان آن تعهد را در روز امارت خود و یا هنگامی که امان الله خان دست به قیام علیه او زده بود، علنی نساخت؟ به این صورت داکتر صاحب داستان تعهد امان الله خان را با امضای ۱۰-۱۲ نفر دیگر در حاشیه قرآن را زیر سوال می برد.

سومین نکته مهم در استدلال داکتر صاحب کاظم، در بند ششم، شک کردن به وجود "حزب سری دربار" با ترکیبی از اشخاصی چون شهزاده امان الله، سردار نصرالله خان، نادرخان، محمدولی خان دروازی و شجاع الدوله و سردار عبدالقدوس خان و غیره است. داکتر صاحب کاظم یکجا شدن این افراد را با سه گونه افکار و تمایلات سیاسی غیرممکن تشخیص داده میگوید ممکن نبود آنها در یک موضوع کلان سیاسی با هم همفکر و هممنظروم عمل باشند. به این صورت داکتر صاحب داستان وجود حزب سری دربار را نیز زیر سوال می برد.

منشاء غلط فهمی ها :

به نظر میرسد همه کسانی که تاریخ غبار و حکایت "حزب سری دربار" را خوانده اند، بدون شک بدان باور کرده و در نوشته های خویش به آن استناد جسته اند، زیرا غبار در تاریخ خود همواره از امان الله خان با تمجید و تکریم یاد کرده است و به همین خاطر خواننده خوش گمان سخن غبار را در مورد آن شاه مترقی و محصل استقلال افغانستان بدون تأمل باور میکند و به استثنای داکتر صاحب کاظم، کم و بیش به نتایجی میرسند که یک زمانی من رسیده بودم.

غبار، در تاریخ معروف خود (افغانستان مسیرتاریخ) از "حزب سری دربار" و تصامیم آنها یاد می کند و مینویسد: "هسته تحول در نفس در بار نیز نشو و نما میکرد. اصلاح طلبان لیبرال دریاری از روش امیرحبيب الله منزجربودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید در دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردار نصرالله خان نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار و خواهان استقلال کشور بود، در اداره دولت دلبسته گی به نظام قرون وسطایی و سلطنت مطلق العنان شخصی داشت... پس یگانه شخصی که در آن خانواده مورد توجه لیبرالهای در بار قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمتکش و متواضع بود که به زودی در رأس یک حلقه متجدد در بار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتای نماید، که در نظر بود امیر در جلال آباد توسط عسکراز بین برده شده و جاییش به نایب السلطنه داده شود. نایب السلطنه هم برای تحصیل استقلال و اصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس متنفر و از اداره برادر ناراض بود، پذیرفت. ده دوازه نفر از اعضای جمعیت سری عهد نامه یی درقرآن تحریر و امضاء نموده به سردار سپردند." (غبار، ج ۱، ص ۷۲۵)

غبار نام امضا کنندگان این تعهدنامه را نمی برد ولی از کسانی که در دربار هوا خواه شهزاده امان الله خان بودند، اینطور نام می برد: «در دربار اشخاصی چون محمودلی خان و شجاع الدوله خان و غیره، در اردو افسران بزرگی (ظاهراً سپهسالار نادرخان و برادرانش) و در خارج هردو رجالی چون فضل محمدمجددی (بعدها شمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله و یک عده دیگر همه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل و قسماً اطراف او را می شناختند مخصوصاً درایام وکالت سلطنت که سال دومه در پایتخت مینمود، بازرسی او را به امور مردم و استغاثه کنندگان و محبوسین دیده و به او حسن نظر داشتند. کسیکه او را جداً مراقبت و تعقیب میکرد، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بود که هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی ویا فیر برامیر و غیره را به گردن عین الدوله بار میکرد، درحالی که چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده یی در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدارکننده و تهدید آمیز نمی زدند. معهذ امیر [بنابر راپورهای مستوفی الممالک] بر عین الدوله ظنین شد و او و مادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هردو بر اثر وساطت نائب السلطنه نجات یافتند.» (غبار، در مسیرتاریخ، ج ۱، ص ۷۲۶)

نتیجه ای که من از این روایت غبار گرفته ام چنین است: «نتیجه : یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم [که رهبر واقعی آن محمودطرزی بود، ولی در ظاهر نصرالله خان برادر امیر، و در واقع شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرار داشت]، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. با توجه به اهداف جنبش مشروطیت ، تصمیم قتل امیر از سوی اعضای جنبش گرفته شده بود و بعد از امضاء درحاشیه قران به سردار نصرالله خان سپرده شد و چون عمل سوء قصد بر جان امیر در شوربازار کابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه جنبش کرده بود و امیر دادن سزا به اعضای جنبش را به باز گشت خود از لغمان موکول نموده بود، بنابراین اشخاص موظف برای نجات اعضای جنبش پیش دستی نمودند و کار امیر را تمام کردند و گروه خود را از مرگ نجات دادند.» (غبار، ص ۷۲۶، ۷۴۱)

خوشبختانه داکتر کاظم نخستین محقق است که قتل امیر را از سوی مشروطه خواهان وارد دانسته و روایت حزب سری دربار و پلان آنها برای قتل امیر را با دید انتقادی نگریسته و بر آن شک نموده

است. آقای استاد کاظم با داشتن شم قوی سیاسی خود دریافته است که، نوشتن تعهدی از سوی امان الله خان با امضای ده دوازده نفر دیگر اعضای حزب سری و سپردن آن به سردار نصرالله خان، دور از عقل و منطق سالم است. و اگر چنین سندی در میان می بود، امان الله خان هرگز در برابر کاکایش دست به قیام و طغیان نمیزد، زیرا میدانست که عمویش سوگند و امضای او را بمیان خواهد کشید و آنگاه در جامعه مسلمان افغانستان صدمه بزرگی به حیثیت و اعتبار او وارد خواهد شد. پس چنین سندی در حاشیه کتاب مقدسی هرگز نبوده و نیست.

چیز دیگری که این نظر داکتر صاحب کاظم را تقویت میکند، کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان" آخرین تألیف عزیزالدین پوپلزایی است که در سال ۱۳۹۶ / ۲۰۱۷ م در کندهار به چاپ رسیده است. پوپلزایی در هیچ جایی از کتاب خود از "**حزب سری دربار**" نام نبرده است.

پدر پوپلزایی نظام الدین خان منشی دفتر عین الدوله و محمدابراهیم خان سرپرwane از وابستگان مادری عین الدوله و از اشخاص بسیار نزدیک و مورد اعتماد عین الدوله بودند، و بر حسب سنن قومی و پیوند خاندانی، می باید قبل از هر کسی دیگر این اشخاص شامل چنین پارتی می بودند، اما آنها از وجود چنین پارتی یا حزب سری اطلاعی ندارند و بعد از سقوط شاه هم از آن اسم نبرده اند. علاوه بر هیچ صفحه ای از تعهد کتبی شهزاده عین الدوله آنها در حاشیه قرآن و سپردن آن به عمویش سردار نصرالله خان ذکر کرده نمیشود.



علاوتاً، نکته دیگری که انسان را به موجودیت چنین حزبی دچار تردید میکند، حضور همیشگی جواسیس مستوفی الممالک محمدحسین خان برای تعقیب و گزارش از حرکات و سکنات عین الدوله و مادرش علیاحضرت حتی در داخل حرم شاهی بود. اگر چنین حزبی وجود می داشت آیا میتوانست از چشم جواسیس و گماشتگان خاص مستوفی الممالک پنهان بماند. منبع روایت غبار معلوم نیست، و تا کنون هر کس که این گزارش را در تاریخ غبار خوانده است، به اعتبار گذشته سیاسی او مبنی بر مخالفت با سلطنت و سیاست خانواده نادرشاه آنرا باور کرده است.

در کتاب "جنبش مشروطیت" نیز مؤلف آن مرحوم علامه حبیبی در باره روایت حزب سری دربار "**شک و تردید**" خود را ابراز داشته است. حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت زیر عنوان "حزب سری دربار" نوشته میکند: "در باره این مطلب نویسنده این سطور از اشخاصیکه در آنوقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند [منظور عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی میباشند]، بدین تفصیل چیزی ننشیده ام" (ص ۱۳۵ چاپ جدید) سپس آنچه را غبار در مورد حزب سری دربار بیان کرده، نقل میکند و همراه با آن این نکته را متذکر میشود که: " **العهدۃ علی الراوی**" یعنی (صحت و سقم مسأله بدوش روای است). قید چنین سخنی در یک نقل قول اظهار "**شک و تردید**" است، نه تائید نقل قول.

یک روایت از فیض محمدکاتب، نیز تأیید میکند که امان الله خان در قتل پدرش نقشی نداشته است، کاتب آنجا که از حکایت ملا غلام محمدخان از حالت کابل نزد نصرالله خان یاد میکند، میگوید که امیر نصرالله خان او را بحضور پذیرفت و اوضاع کابل را از زبان او صادقانه جویا شد، ملا غلام گفت: «من در گلخانه شاهی [ارگ] شرفیاب حضورش گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نائب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیه حالتش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هرچند خود داری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش در عالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانه ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست..... واعتماد الدوله نامه را از زیر میز برداشته به خواندن شد.» [سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۶۷۱]

کاتب هزاره علاوه میکند که پس از اتمام فرمان امیر نصرالله خان، امان الله خان به سخنرانی پرداخت و علل بدگمانی و تردید های خود را نسبت به کاکایش برشمرد و در آخر شمشیر از نیام کشید و از شدت غیظ غلاف شمشیر را درهم شکست و گفت تا انتقام خون پدرم رانگیرم، این شمشیر را دوباره در غلاف نخواهم گذاشت. و اشک دوباره از چشمانش جاری شد و غریو وزاری از مردم برخاست و همه حضار همدلی خود را با فداکردن جان و مال خود به او ابراز داشتند و از وی خواستند تا امر امارت را قبول کند. امان الله خان برای قبول امارت خود دوش شرط پیش کرد: یکی گرفتن خون پدر و دوم تحصیل استقلال کامل کشور. که هر دو از جان حضار استقبال گردید.

این روایت ملا غلام محمد نیز میرساند که شاه امان الله در توطئه قتل پدرش دست نداشته است، وانگلیس را مسبب این قتل میدانسته است و خود اگر دست می داشت، ممکن نبود که از اعماق وجودش برای پدر اشک بریزد، زیرا او هنرمند تیاتر یا سینما نبود که اکت و ادای پدر مرده ها را تمثیل کند و در سوگ پدر اشک تماشای بریزد.

### آیا غبار از رفقای محمد اختر بود؟

پوپلزانی روایت میکند که غبار از جمله رفقای محمد اختر خان پسر ناظر محمد صفر خان [امین اطلاعات امیر نصرالله خان] بود. محمد اختر خان همان کسی است که توطئه قتل شاه امان الله را در بند قرغه سازمان داده بود ولی توطئه قبل از موفقیت خنثی گردید. در هر حال غبار به اتهام همین قضیه مورد سوء ظن و تحت نظارت قوماندان امنیه شجاع الدوله خان قرار گرفت. پس از آنکه مدیر جریده ستاره افغان منهای الدین شینواری با هیئات ناقلین به قطغن فرستاده شد، غبار با ضمانت شجاع الدوله، بحیث مدیر جریده ستاره افغان مقرر گردید و هنگامی که شجاع الدوله بحیث والی هرات تبدیل گردید، غبار را با خود به هرات برد.

روایت پوپلزانی در این زمینه چنین است: «ملا منهای الدین شینواری در سال ۱۲۹۹ ش مدیر جریده مذکور (ستاره افغان) مقرر گردید. در برج جوزای سال مذکور وقتی مهاجرین هندی وارد کابل و از اول سرطان بطرف قطغن نقل داده شدند، ملا منهای الدین از طرف مجلس مهاجرین در جمله هیئات موظفین

ناقلین به‌مراه محمدامان خان حاکم مهاجرین فرستاده شد. وبعوض او میرغلام محمدحسینی (غبار) مدیر جریده ستاره افغان مقرر شد. وسبب مقررری غبار این بود که مذکوررفیق اخترمحمد پسرناظرمحمد صفرخان بود وبعده از واقعه قرغه [توطئه ترورشاه امان الله] - بقید نظرشجاع الدوله خان وزیرامینه سپرده شده بود وبقرار معرفی وزیر امانیه به نگارندگی جریده مذکور وبعده تضمین خود او فرستاده شد. ووقتیکه وزیرامینه بحیث وزیرتنظیمیه هرات عزیمت نمود، غبار را درجمله هیئات معیتی خود بهرات برد.» (پوپلزانی، سلطنت شاه امان الله، ص ۱۲۶)

این اولین باری است که با چاپ کتاب پوپلزانی مطلع میشویم که غبار در قضیه محمداختر مورد سوء ظن قرار گرفته و تحت نظارت قوماندانی امانیه وقت قرار گرفته است. غبار خود در این مورد چیزی ننوشته است، ولی اگر به اتهام توطئه ترور شاه، تحت نظر قرار گرفته باشد، خود بهتر درک میکرده است که همراه شدن با شجاع الدوله غوربندی رئیس تنظیمیه هرات ظاهراً به عنوان همکار نزدیک رئیس تنظیمیه، ودر اصل تحت نظرگرفتن او است. در چنین صورتی میتوان تأثیرات بد چنین حالتی را بر روان غبار که خود را یکی از مشروطه خواهان رادیکان به حساب می آورد، تصور کرد. آیا ممکن نیست این سوء ظن او را واداشته باشد تا انتقام این اتهام را بوسیله ثبت روایت بدون منبع و سند «حزب سری دربار» و برنامه قتل امیر حبیب الله بوسیله آن حزب، به شیوه ای بگیرد که تا امروز هر که آنرا میخواند فکر میکند، امان الله قاتل پدرش بوده است. و این منبع مهم غلط فهمی و سوء برداشت برای اکثریت خوانندگان شده است!

آنچه میتواند این طرز تلقی را بیش از پیش تقویت کند، تذکر مکرر غبار از پیریشانی امان الله خان به همان نسخه قرآنی است که گویا به نایب السلطنه سپرده باشد. غبار از قول شجاع الدوله در هرات در ۱۹۲۱، میگوید که شجاع الدوله بدستور شاه به ملاقات نایب السلطنه در زندان ارگ بعد از خنثی شدن توطئه محمداختر رفته بود و از قول شاه امان الله از نایب السلطنه پرسیده بود «همان قرآنی که نوشته ما در آنست کجاست؟» و نایب السلطنه جواب داده که من اطلاعی ندارم کجاست. [ص ۷۴۶] بدنبال این حکایت غبار تبصره میکند که شاه از ناحیه قرآنی که به نایب السلطنه تسلیم داده بود، اندیشه مند بود (همانجا). تکرار این سخن غبار، تأیید همان ادعای است که گویا امان الله خان سندی خطرناکی به عمویش داده باشد، در حالی که اگر چنین سندی در میان می بود، قبل از هر کسی دیگر خود نایب السلطنه آنرا برخ امان الله خان می کشید و یا توسط هوادارانش آن را برملا میکرد. وپس اگر امان الله خان از این ناحیه تشویشی میداشت، چرا در روزها و هفته های اول زندانی ساختن عمویش جویای چنین قرآنی نشد؟ و چرا ۱۴ ماه انتظار بکشد تا شجاع الدوله از هرات بکابل بیاید و بعد او را برای پرسیدن "همان قرآن" نزد نایب السلطنه بفرستد؟ این نوع تکرار تذکر انسان را نسبت به حقیقت روایت دچار شک و تردید میکند.

## نتیجه:

خوشبختانه دانشمند دراک و حقیقت جوی افغان داکتر صاحب کاظم با تحقیقات وسیع و همه جانبه تحلیل و تجزیه روایات مختلف خویش در این زمینه، به این نتیجه دست یافته است که اتهامات برخاسته از داستان حزب سری دربار و نشان دادن شجاع الدوله غوربندی، به حیث قاتل امیر حبیب الله خان، جز یک شایعه برای بد نام کردن شخص شاه امان الله، چیز دیگری نبوده است، و روایت "حزب سری دربار" و تبعات آن بشمول دادن تعهد کتبی با متنی آنچنانی با امضای ده دوازده

نفراعضای آن حزب در حاشیه قرآن و سپردن آن توسط امان الله خان به عمویش، این همه روایات و زمینه سازی ها برای بکرسی نشاندن این هدف بوده است تا امان خان را هم قاتل پدر و هم عهد شکن معرفی کند. درحالی که قاتل امیر حبیب الله خان شخصی بنام مصطفی ضغیر یک اجنت انگلیس بوده است که با پلان از قبل آماده شده انگلیس در همدستی با عناصر پرنفوذ در اطراف امیر صورت گرفته است و بعد، در ترکیه قبل از انجام ترور امان خان، دستگیر و در حاشیه استنطاق خود به قتل امیر حبیب الله اعتراف کرده است.

از دانشمند بزرگ و صاحب نظر داکتر سید عبدالله کاظم سپاسگزارم که با توضیحات همه جانبه و عالمانه خود، حقیقت را برملا ساختند و برای خواننده این درس مهم را دادند تا مسایل تاریخی را با دید انتقادی و دور اندیشی ارزیابی کنیم و به ادبیات زیبای راویان تاریخ فریفته نشویم.

پایان